

## سیمای پیر در ادب عرفانی فارسی<sup>۱</sup>

سید حسین نصر

ترجمه حسین حیدری

هیچ سلوک معنوی ای بدون دستگیری مرشد و راهنما تحقق نمی‌پذیرد و یقیناً تصوف نیز از این قاعده عام مستثنی نیست. در تصوف پیر نماینده رسالت باطنی پیامبر اسلام (ص) و از این طریق، تجلی لطف و رحمت الهی است که به طالبان آن عطا می‌شود. شریعت یا قانون الهی برای همه مسلمانان نازل شده است و، در معنایی وسیع‌تر از دیدگاه اسلام، برای همه بشریت آمده است، اما طریقت یا سلوک روحی، ویژه کسانی است که در همه حال در جست و جوی خداوند و در تحرّی آن حقیقت لایتغیری هستند که هرچند در همه جا حاضر است ولی در عین حال، فراتر از همه (متعال) و سرمنشأ ازلی و ابدی همه الهامات و مکاشفات است. از این رو طریقت، وسیله‌ای است که انسان می‌تواند از طریق آن، خود به منشأ وحی دست یابد، یا به اصطلاح عارفان، خود صحابی و خلیفه پیامبر یا اولیا گردد.

نقش مرشد روحانی - که در زبان‌های عربی، فارسی و دیگر زبان‌های مسلمانان به شیخ، مرشد، مراد، یا پیر شهرت دارد - فراهم کردن زمینه تولد معنوی و تحویل احوال است. پیر، با رابطه‌ای که از طریق سلسله معنوی با پیامبر و نقش ولایی<sup>۲</sup> اصلی پیام او

۱. این مقاله از کتاب زیر برگرفته و ترجمه شده است:

Nasr, Seyyed Hossein, *Living Sufism*, London, 1980, pp. 45-55.

۲. اصطلاح ولی در تصوف به معنی قدیس (Saint) و معنای لغوی آن، علاوه بر دوست، قدرت یا تصرف است. از

دارد، می‌تواند آدمی را از محدودیت‌ها و قیود بی‌شمار مادیات رهایی بخشد و به ساحت نورانی حیات معنوی واصل گرداند. پیر همچنین به عنوان نایب پیامبر، به وسیله فضیلت «برکت» که در اختیار اوست، موت و تولد معنوی را برای سالکان میسر می‌سازد.

هرچند انسان گناه‌آلود به تدریج پیر و فرتوت می‌شود و می‌میرد، ولی ضمیر مرد خدا همواره در عنفوان جوانی به سر می‌برد و اگر جسم و بدن او در خزان حیات مادی باشد، روح او در بهار می‌زید و سرمست از حیات ابدی، به اکسیر نامیرایی دست می‌یابد. ازین‌رو پیر قادر است مرید خویش را، در هر سنی، جوانی بخشد. دیدار پیر کامل مایه شعف، شوریدگی و نشاط بهار زندگی، و جدایی از او، موجب افسردگی و پژمردگی خاص سن پیری است:

پیر شدم از غمش، لیک چو تبریز را نام بری، بازگشت جمله جوانی مرا<sup>۱</sup>

آدمی ممکن است خود به تنهایی به جست و جوی سرچشمه حیات پردازد، و مبانی تولد ثانوی معنوی را با مساعی کوشش‌های خود بیابد، ولی به هر حال کوشش او بیهوده و بی‌ثمر است، جز آن‌که در کنار انجام اعمال و اصول سلوک، پیری ناظر او باشد؛ چراکه فقط پیر است که آن اعمال انجام شده را مثمر ثمر می‌گرداند. بدون کیمیا هیچ تغییر عظیم شیمیایی‌ای به وجود نمی‌آید. فقط قدرت شیخ می‌تواند آدمی را از شر نفس اماره نجات بخشد تا او واقعیت هستی را به درستی دریابد و به هستی کل پیوندد:

بی‌دولت مخدومی شمس‌الحق تبریزانی نی ماه توان دید و نی بحر توان شد<sup>۲</sup>

این ریشه، اصطلاحات ولایت و ولایت گرفته شده است. ولایت به معنی تقدس (sanctity) و ولایت به معنای دارا بودن قدرت تشرف (و وارد گردانیدن افراد به اسرار الهی) است. به ویژه در تشیع، بر تمایز بین دایره نوت و ولایت تأکید شده است.

1. R.A. Nicholson, *Selected Poems from the Dīwān i Shams i Tabriz*, Cambridge, p. 25.

[این اثر در ایران با عنوان قحط خورشید به اهتمام مجید روشنگر، انتشارات مروارید، ۱۳۸۵ به چاپ رسیده است]. شمس تبریزی مرشد روحانی بزرگ‌ترین عارف و شاعر زبان فارسی (جلال‌الدین محمد مولوی) بوده است. از نظر مولوی، شمس مظهر کامل اسما و صفات خداوند و مذاق اتم انسان کامل بوده است. آثار او، به ویژه دیوان کبیر (دیوان شمس) متضمن زیباترین و پرمایه‌ترین ابیات در باب پیر و رابطه مراد با مرید است و نام شمس تبریز (شمس‌الدین یا خورشید دین) نیز نامی نمادین است و مولوی غالباً این نام نمادین را به کرات هم به مراد و هم به ذات حقیقی الهی، اطلاق می‌کند تا بیانگر اتحاد عرفانی پیر با خداوند باشد.

۲. قحط خورشید، ص ۱۳۴.

یقیناً نادر افرادی از قبیل اویسیان وجود دارند که به راهنمایی خضر، به مقصد رسیده‌اند. خضر همان پیامبری است که خداوند به او عمر طولانی خارق‌العاده‌ای بخشیده است و آن حضرت می‌تواند انسان‌ها را به اسرار الهی وارد سازد. شخصیت خضر در بسیاری از جهات، به شخصیت خونخ در سنت یهودی - مسیحی شباهت دارد. به غیر از خضر، «رجال الغیب» هم می‌توانند هادی سالکان باشند. در باور شیعه، امام غایب که قطب عالم امکان است، چنین نقشی را برعهده دارد. اما این طرق استثنایی سلوک به هیچ‌وجه قابل توصیه برای برگزیدن نیستند، بلکه فقط شایسته معدود افرادی هستند که برگزیده شده‌اند. با وجود این، طرق مذکور مرتبط با نقش ولایی فراگیری هستند که مرشد اعظم، مظهر و تجسم آن بر روی زمین است. مرشد اعظم، در حالی که باطناً با سلسله معنوی نامریی و حقیقت مطلق اتحاد دارد، در عالم خارج، به عنوان آیه و نشانه رحمت بی‌متنهای خداوند ظاهر می‌شود و او وسیله‌ای است که از طریق او، آدمی می‌تواند به عالم معنا نایل گردد و به عنوان صحابه پیامبران و اولیا پذیرفته شود. او باغی است که از آن باید به «جنت معشوقان» داخل شد و در عین حال راهنمای اندرونی آن باغ هم خود اوست.

برای تشرف در سلسله صوفیه و پذیرفته شدن به عنوان مرید مرشد، باید تا پایان عمر به قیود و آدابی تن در داد. از نگاه مرید، شیخ در همه احوال، به‌ویژه در زمان انجام آداب، حاضر و ناظر است. از نظر مرید، شیخ، حتی پس از مرگ جسمانی، نمرده است و ارشاد معنوی و دستگیری او تداوم دارد. مرشد روحانی که مولوی او را سوار غیبی می‌خواند، می‌آید و می‌رود، ولی غبار تازش او همواره در فضاست و تأثیر او بر مریدان جاودان است. با وجود این، پیر پرورش و مراقبت از بذری را که در دل‌ها کاشته است - حتی پس از آن که جسم مقدسش به خاک مبدل گردید - ادامه می‌دهد. تحت مراقبت و ارشاد او، بذره‌های نهفته به درختی تبدیل می‌شوند که تا ملکوت برکشیده شده، و گستره شرق تا غرب عالم را فراگرفته است:<sup>۱</sup>

۱. بیاید دانست که صرف ورود و تشرف به سلوک صوفیه و عنایت مرشد، تضمین‌کننده وصال نیست، بلکه مرید باید در اخلاص و ورزیدن و پیروی از پیر و نیز مداومت در انجام آداب و اعمال مذهبی و ولایی‌اش، استوار باشد. محبت سالک به خداوند باید بیش از دل‌بستگی او به کائنات باشد و نه تنها نظر و فکر او موافق با اصول اعتقادی صوفیان باشد، بلکه باید با همه هستی خود دل‌بسته و وابسته به خداوند باشد. بدون عنایت و توفیق الهی، هیچ سلوکی به مقصد نمی‌رسد، چنان‌که باغبان بذره‌های بسیار در دل زمین می‌کارد، ولی همه آنها به گیاهانی بارور تبدیل نمی‌شوند.

ای بنده بدان که خواجه شرف این است<sup>۱</sup> از ابر گریبار ازل، برق این است  
 تو هر چه بگویی، از قیاسی گویی او قصه ز دیده می‌کند، فرق این است<sup>۲</sup>  
 بگذشت سوار غیب و گردی برخاست او رفت ز جای و گرد او هم برخاست  
 تو راست نگر، نظر مکن از چپ و راست گردش اینجا، و مرد در دار بقاست<sup>۳</sup>

به همین صورت، مجلس مرشد، تجسم زمینی مجلس آسمانی ملکوتیان است. فقیر (سالک) که با دستگیری مرشد و پارسایی، اجازه ورود به این محفل را می‌یابد، به شرط وفاداری به مرشد و آموزه‌هایش، مقامی را نیز در محفل بهشتیان کسب می‌کند. آنگاه که سالک شرایط و آداب سلوک را به جای آورد و در این محفل به کمال برسد، مقام و مرتبه او ارزش ابدی، و اهمیتی فراتر از حیات دنیوی و مرگ جسمانی می‌یابد.

پیر، برحسب فضایی که سالک در نیل به کمال به دست آورده، مهر و نشان ویژه ورود به محفلش را در عالم آخرت برای او می‌زند. فقیر، با کمال کسب شده در مجلس صوفیان، جواز حضور در مجلس باشکوه آسمانی را می‌یابد و جایگاهی بلند در حیات اخروی بنا می‌کند:

ور بیایی به سرای دوست در این مجلس ما جای تو صدر بود، از همه برخوردار شوی  
 و ربمانی تو در این خاک بسی سال دگر جابه‌جا برگذری چون عدد فرد شوی  
 شمس تبریز گرت در کنف خویش کشد چون ز زندان برهی، باز در آن گرد شوی<sup>۴</sup>

تأثیر و نفوذ پیر همیشگی است و نور هدایت او در همه جا ساطع است. پیر هر چند روحی جداگانه دارد، ولی باطناً آن نور را بر تیر و بحر می‌تاباند و برای مرید خالصش همه امور را روشن و هویدا می‌گرداند:

از سوی تبریز تافت شمس حق و گفتمش نور تو هم متصل با هم و هم جداست

نور مذکور، همان نوری است که بر دل سالک می‌تابد، وجود او را از فساد و فناپذیری

۱. از آنجا که نام شمس‌الدین به معنای خورشید دین است و خورشید از شرق طالع می‌شود، مولوی غالباً نماد جهانی شرق و غرب را به عنوان اقلیم نور و ظلمت به کار می‌گیرد. او پیر و مرشد خود را بر حسب اتحادش با منشأ نورها، خدای شرق می‌خواند.

۲. کلیات شمس، رباعی ش ۱۸۰.

۳. قحط خورشید، ص ۲۴۲.

۴. همان، ص ۹۲.

پاک، و به وجودی همیشگی مبدل می‌کند. نفوذ معنوی پیر، می‌تواند امور گذرا و ناپایدار را پایدار و ابدی سازد:

خورشید روی مفرخ آفاق شمس دین بر فائنی نتافت که او را بقا نکرد<sup>۱</sup>

البته همه مدعیان پیری و ارشاد، به کمالات کاملان نرسیده‌اند، لذا سالک، به جز جست و جوی پیر، باید مطمئن شود شیخ یا پیری که برای پیروی انتخاب کرده، هادی گرم و سرد چشیده‌ای است که می‌تواند او را از پرتگاه‌های مخوف مسیر سلوک، به سلامت به وصال برساند؛ در غیر این صورت، گرانباترین گوهر وجود او در خطر فساد و انحراف می‌افتد. به هر حال، با داشتن راهنمای خام و کم‌تجربه، خطر سقوط در پایین کوه، بسیار کمتر از خطر هلاکت از ارتفاعات بلند و قلل است و با این اوصاف، بهتر است کوهنوردی صورت نگیرد.

پیر باید با سلسله ولایت و واصلان حق، ارتباطی آشکار و منسجم داشته باشد. علاوه بر آن باید از سوی مقامی برتر برای هدایت دیگران منصوب شده باشد. حتی همه کسانی که به مقام و مرتبه‌ای بالا در سلوک رسیده‌اند، شایسته دستگیری و ارشاد دیگران نیستند. دست لطف خداوند، پیر را برای هدایت آدمیان برمی‌گزیند، البته پیر نیز مدعی نیست که فقط بر حسب اراده و توان خود، رسالتش را به انجام می‌رساند. مرشدی که می‌خواهد در روح مرید خود نفوذ کند، باید به پیچیدگی‌های راه و نفس و گوهر روح مریدانش وقوف داشته باشد. گرچه وجود شیخ کامل، امری لازم است، ولی هر مریدی پیر خاص و ویژه خود را می‌خواهد و همه پیران برای هدایت همه مریدان شایسته نیستند، ازین رو هر مریدی باید پیری را بجوید که قادر باشد همانند عقابی، که گنجشکی را شکار می‌کند، بر روح و جان مرید تسلط و سیطره یابد:

ای ضیاء الحق، حسام‌الدین بگیر یک دو کاغذ برفزا در وصف پیر  
گرچه جسم نازکت را زور نیست لیک بی‌خورشید، ما را نور نیست  
گرچه مصباح و زجاجه گشته‌ای لیک، سرخیل دلی، سررشته‌ای<sup>۲</sup>

۱. فقط خورشید، ص ۱۴۸.

۲. مصراع اول تلمیح دارد به آیه ۳۴ سوره نور: اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ، الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ. یعنی: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. داستان نورش همچون چراغدانی است که در آن چراغی هست و چراغ در آبگینه‌ای است، که آبگینه گویی ستاره‌ای درخشان است، که از درخت مبارک زیتون - که نه شرقی است و نه غربی - افروخته شود - م.

چون سررشته به دست و کام توست  
 برنویس احوال پیر راهدان  
 پیر، تابستان و خلقان، تیرماه  
 کرده‌ام بخت جوان را نام پیر  
 او چنین پیری است کش آغاز نیست  
 خود قوی‌تر می‌شود خمر کهن  
 پیر را بگزین که بی پیر این سفر  
 آن رهی که بارها تو رفته‌ای  
 پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ  
 دژه‌های عقد دل، ز انعام توست  
 پیر را بگزین و عین راه دان  
 خلق مانند شب‌اند و پیر، ماه<sup>۱</sup>  
 کوز حق پیر است، نه از ایام پیر  
 با چنین درّ یتیم<sup>۲</sup> انباز نیست  
 خود شهی‌تر می‌بود، زر کهن  
 هست بس پر آفت و خوف و خطر  
 بسی قلاووز، اندر آن آشفته‌ای  
 هین مرو تنها، ز رهبر سر میبچ<sup>۳</sup>

قبول هدایتگری شیخ واصل نشده بسیار خطرناک است؛ زیرا وی ممکن است استعداد وصال معنوی سالک را به کلی از بین ببرد و حتی امکان دارد دریچهٔ جان سالک را به روی نفوذهای شیطانی بگشاید. گرچه استعداد رشد معنوی در درون همهٔ آدمیان وجود دارد، ولی اگر این استعداد به درستی فعلیت و شکوفایی نیابد، ممکن است تباه شود و، همانند بذری فاسد، به درختی باور مبدل نگردد:

«... و اما مراد به معنی مقتدا آن است که قوت ولایت او در تصرف به مرتبهٔ تکمیل ناقصان رسیده باشد و اختلاف انواع استعدادات و طرق ارشاد و تربیت به نظر عیان بدیده، و این چنین شخص، یا سالک مجذوب بود که اول جملهٔ مفاوز و مهالک صفات نفسانی را به قدم سلوک در نوشته بود و آنگاه به امداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی برگزیده و به عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته - یا مجذوب سالک - که اول به قوت امداد جذبات بساط مقامات را طی کرده بود و به عالم کشف و عیان رسیده و بعد از آن منازل و مراحل طریق را به قدم سلوک باز دیده و حقیقت حال را در صورت علم باز یافته - و مرتبهٔ شیخی و مقتدایی این دو کس را مسلم است.

۱. پیر و راهبر از آن رو که مهر وجود خام طالب و سالک را می‌پزد، به تابستان تشبیه شده و وجود سالک به تیرماه (که در اینجا به معنی پاییز و مهرگان آمده است) و یا می‌توان گفت که روح انسان کامل، همچون تابستان گرم و برحارت است و روح مردم عادی مانند مهرگان، کم‌حرارت (شرح جامع، کریم زمانی، ج ۱، ۷۶۱) - م.
۲. درّ یتیم: مروارید درشت و آبدار که به تنهایی در درون صدف پرورش یابد، مروارید گرانبها، مروارید یکدانه (شرح مثنوی، ج ۳، ص ۱۲۱۵) - م.
۳. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۳۴-۲۹۴۵.

«و اما سالک ابتر که هنوز از مضیق مجاهدت به فضای مشاهدت نرسیده بود، و مجذوب ابتر که هنوز بر دقایق سیر و سلوک و حقایق و منازل و قواطع و مخاوف و قوف نیافته باشد، هیچ‌یک هنوز استحقاق منصب شیخوخیت ندارند. و ولایتِ تصرف در استعداد مرید و تربیت بر قانون طریقت، بدیشان مفوض نگشته و هر تصرف که ایشان کنند، از این معنی فسادش بیش از صلاح بود.

«و مثال وجود مرید و استعداد کمال در او همچون بیضه‌ای است که در وی استعداد طیریت موجود بود. اگر قابل تصرف و تأثیر همت و حمایت مرغی بالغ گردد که به هیجان قوت تولید و تفریح بر نهاد او مستولی بود و مدتی تصرفات حیات روحانیت و خواص کمال طیریت او در آن نافذ گردد، عاقبت لباس صورت بیضگی از او خلع کند و خلعت زیر مرغی که قوت طیران نیافته بود یا هنوز به مرتبه بلوغ و تفریح نرسیده تعبیه کند و مدتی بر آن بگذرد، استعداد وجود طیریت در او فاسد شود و آنگاه قابل اصلاح نبود. همچنین اگر مرید صادق وجود خود را در تحت تصرف شیخی کامل که به مرتبه تکمیل رسیده باشد و سیر و سلوک و جذبه در او به هم پیوسته، منقاد و مستسلم گرداند، از بیضه وجود او مرغ حقیقت - إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ - بیرون آید و در هوای هویت طیران کند و به مرتبه تولید و تناسل رسد. و اگر در تحت تصرف سالک ابتر یا مجذوب ابتر آید، استعداد کمال انسانیت در او فاسد گردد و به مبلغ رجال و مقام کمال نرسد.»<sup>۱</sup>

مرید باید بدون ذره‌ای چون و چرا، خود را تسلیم شیخ کامل گرداند. او باید مانند مرده‌ای در دست غَسَال هیچ اراده و حرکتی از خود نداشته باشد. مرشد، نایب پیامبر و از آن طریق نایب خداوند است و گرفتن دست او، قبول دست خداست:

دست او را حق چو دست خویش خواند      تا یدالله فوق ایدیهم براند  
دست حق میراندش زنده‌ش کند      زنده چه بود؟ جان پاینده‌ش کند<sup>۲</sup>

نقش و تأثیر پیری که در برابر او کاملاً باید تسلیم شد و اهمیت پیر در رها کردن مرید از سرگردانی عالم کثرات و هدایت او به شهود عالم توحید، در گزارش حسب الحال روحی شمس‌العرفا (خورشید عارفان) - یکی از پیران سرآمد قرن معاصر در ایران - به خوبی انعکاس و مصداق دارد. شمس‌العرفا گزارش ملاقاتش با مرادش و همچنین تحولاتی را

۱. عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران ۱۳۲۳، صص ۱۰۸-۱۰۹.  
۲. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۷۲-۲۹۷۳.

که پس از آن ملاقات به وجود آمده، بدین گونه توصیف کرده است:

«فقیر سعید سیدحسین بن الرضا الحسینی التهرانی النعمة اللہی در سنہ ۱۳۰۳ قمری توفیق الہی شامل عالم گردید کہ خدمت حضرت مستطاب قدوة العارفين و قبلۃ السالکین جناب قبلہ گاهی شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی رسیدم در صورتی کہ تمام حواسم مشغول بہ علوم صوریہ بود و از طب و حکمت و ریاضی و هندسہ و نجوم و ہیئت و فقه و اصول و نحو و صرف و جغرافی و عروض بی بہرہ نبودم و اشتغال بہ تدریس و تدرس داشتم ولی از مطالب تصوف و از قوانین فقر و عرفان بی نصیب، و از نکات حق شناسی و از دقایق معرفت ولی، بی بہرہ بودم و جز بہ مسائل علوم رسمی و قیل و قال کتب درسی، توجہی بہ تصفیہ و تحلیہ و حال نداشتم و ابدأً در صراط تحلیہ روح و تزکیہ باطن نکوشیدہ - بہ گمان این کہ راه حق شناسی این است و بس.

«از فضل حضرت باری و امداد ائمه (ع) در سنہ مذکورہ خدمت آن بزرگ در قرب امامزادہ زید رسیدم و با من کرد آنچه کرد. مجدد بہ فاصلہ ہفتہ ای باز جنب امامزادہ زید مشرف شدم.

«بعد از صحبت بسیار، خود طالب تشرف شدم. لیلہ جمعہ در خدمت ایشان بہ حمام رفتم، تغسیلات لازمہ فرمودند، بہ جای آوردم. پس از خروج از حمام دست فقیر را بہ طریق معمول گرفته و بعد اجرای صیغہ توبہ، ذکر قلب با اوراد و اعمال و اذکار، تلقین و تعلیم کردند. اطاعت نمودم. بعد از گذشتن پانزدہ شب (اربعین صغیر) شب وقت سحر در مراقبہ تمام در و دیوار بیت مظلم خود را بہ ذکر خود یافتم. غشویہ عارض شد، افتادم. بعد از طلوع آفتاب پدر صوری از باب رأفت و مہربانی زیاد کہ بہ این فقیر داشت از طیب و جن و دعانویس دریغ نفرمود و مادر صوری ہم از اعمال مسہل و تنقیہ و تدہین و تبخیر و تدویہ و تغذیہ کوتاہی ننمود.

«تا مدت بیست روز حال بدین منوال گذشت؛ نہ التفات بہ قوانین شرعیہ داشتم و نہ مشعر بہ آداب صوریہ بودم و نہ با کسی در این باب سخن راندم. بعد از این مدت، قدری بہ حال آمدم و از جذبہ خلاص گشتم بہ حمام رفتہ تطہیر کردم. شوق ملاقات آن بزرگ نمودہ چند روزی مجنون وار، گرد کوچہ و بازار گردیدم تا موفق شدم خدمتش رسیدم. دست مبارکش بوسیدم. اظهار لطف کردند.

«غرض، مدت دو سال در خدمت ایشان و بہ دستورالعمل آن حضرت، راه پیمودم و از علوم رسمیه بہ کلی منصرف شدم و در اخذ مطالب عرفان و طی راہ ایقان کوشیدم و



آنچه امر فرمودند، بدون لا و نعم اطاعت کردم و اگر چیزی از مسموعات و مرئیات صورتاً مخالف با شرع بود، حمل به بدی چشم و گوش خود نمودم و از خدمات ایشان به هیچ قسم قصور نورزیدم. از خدمت و صحبت و عزلت و خلوت آنچه قوه فقیر بود رعایت کردم و آنچه از اذکار سته جلی و خفی و حائلی و خمولی و حلقه و اجتماع لازم بود امر فرموده اطاعت کردم و در چهار خانه موت متحققم داشتند.

«بحمدالله از همت ایشان و امداد اولیای کلیه به اطوار سبعة دل متحقق گشتم و آنچه لازمه هر مقام بود - از اعمال و اوراد - به جا آوردم. به اربعینات صغیر و وسیط و کبیر نشستم و در سنه ۱۳۰۹ در خدمت ایشان به دارالایمان قم شتافتم و در علی بن جعفر به دو اربعین کبیر متوالی نشستم. حضرت ایشان در همان مکان مبارک به رحمت واسعة حق (فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر) پیوستند و این فقیر مریض سخت شدم. بدون غمخوار و پرستار، شب‌ها و روز در گوشه مسجد امام حسن با کمال سختی گذرانیدم تا این که مادر بیچاره مطلع شده، شخصی را به قم فرستاد و چندی با فرستاده ایشان به مداوا پرداختم و پس از اندکی بهبودی، به مصاحبت آن رفیق به تهران مراجعت کردم و الحمدالله از همت آن بزرگ دانا به نکات فقر و عرفان و دقائق ذوق و ایقان، مطلع گشتم و به مقام فنای فی الله و بقای بالله واقف شدم و مقامات سبعة قلبیه را با نشانه‌های مخصوص به هر یک پیمودم و به مدد باطنی و کمک برزخی آن جناب، آنچه دستور رسید از اوامر و نواهی و طهارات و عبادات و ریاضات و اربعینات و مجاهدات کوتاهی نکردم و از خدمت به خلق بقدر القوه - اشهد بالله و کفی بالله شهیدا - مضایقه نکردم.»<sup>۱</sup>

در بیان اوصاف پیران در فضای [فرهنگی - اعتقادی] ایران از اهمیت و نقش امام دوازدهم (امام غایب) در تشیع و نقش مشابه او در تصوف، نباید غافل شد. از نظر ایرانیان شیعی، امام گرچه در غیبت کبری به سر می‌برد، ولی زنده و محور روحانی و قطب عالم امکان است و با همه پیروان صوفیه رابطه درونی دارند. در نگاه تشیع، امامان، به ویژه علی (ع) - امام نخست و مهدی (ع) - واپسین امام - برترین هادیان هستند. امام غایب به عنوان نماینده سلسله امامان، قطبی است که دل‌های همه مؤمنان را به سوی خود جلب می‌کند و مردمان باید برای هدایت به آن حضرت روی آرند.

علاوه بر آن، از نگاه شیعه، امام در قلوب انسان‌ها می‌زید. او هادی درونی است که

می‌تواند آدمیان را در سیر آفاق و انفس (سیر باطنی) راهنمایی کند، صرفاً مشروط بر آن که انسان به این قطب و محور درونی دست یابد. از این جهت، بعضی از عارفان شیعی و سنی، مریدان را به جست و جوی امام خود فراخوانده‌اند. صاحب قدرت ولایت، بر حسب فضیلتی که او را شایسته این مقام کرده، باطن امور، عالم طبیعت و تعالیم دین را تفسیر می‌کند. در نگاه تشیع، رابطه درونی امام با پیران، آنان را برای کسب قدرت ولایت و هدایت آدمیان قادر می‌سازد تا این که پیران به قطب درونی وجود خود نایل گردند.

با توجه به مطالب مذکور، می‌توان گفت به‌رغم این که شیعه و اهل سنت در مصداق قطب اختلاف نظر دارند و اهل تسنن قطب را در فرد خاصی متعین نمی‌دانند ولی شیعیان این مرتبه را ویژه امام غایب می‌شمارند، مع الوصف، هر دو فرقه در مورد خود این اصل اعتقادی در اسلام - همچون دیگر اعتقادات - اتفاق نظر کامل دارند. پیران تصوف، افراد منحصر به فردی هستند که از طریق ارتباط با سلسله طلایی (ذهبی) ولایت، از طرف خداوند برگزیده شده‌اند تا این طریق معنوی را زنده نگاه دارند و کسانی را که واجد کمالات لازم هستند، به این سیر باشکوه هدایت کنند. به دست پیران، بیابان‌های خشک به باغ سرسبز، و خاک بی‌ارزش به طلا مبدل، و جان‌های آشفته و سرگردان به مظاهر زیبایی پراکنده عطر توحید مبدل می‌گردند:

زخویشتن سفری کن به خویش ای خواجه      که از چنین سفری، گشت خاک معدن زر  
ز تلخی و ترشی رو به سوی شیرینی      چنان که رُست ز تلخی، هزارگونه ثمر  
ز شمس مفخر تبریز این عجایب بین      از آن که هر شجر از نور شمس یابد فر<sup>۱</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی